

# تقدیر اصلاحات دیپلومی تاریخ

آرام گرفت. سرآغاز و پایانی که حداقل در بُعد طبیعی‌شان بسیار شبیه هم‌اند، و ذهن و قلم جست‌وجوگر، اما در صدد پیدا کردن تفاوت‌ها و تحولات اجتماعی این دو مقطع و دوره‌ی زمانی محدود به آن‌هاست:  
برف زمستانی سال ۱۲۷۵ در

حالی رو به ذوب شدن بود که جامعه‌ی ایران در هر دو حوزه‌ی داخلی و خارجی، درگیر و یا آستان حوادث مهمی بود: دولت هاشمی رفسنجانی که با شعار «تعدیل» روی کار آمده بود، اکنون در پایان دوران خود بود. کسی که در آن سال‌ها، در متن حوادث جامعه زیسته باشد، به روشنی می‌تواند جامعه‌ی آن روز ایران را به یاد آورد که، آستان یک چیز جدیدی بود، چیزی که به «تعدیل» بسنده نشده باشد. چیزی فراتر از حرف‌هایی که گفته می‌شد و وعده‌هایی که داده شد. دولت هاشمی با هزینه‌ای در حدود ۱۱۰ میلیارد دلار که بخش بزرگی از آن را استقراض خارجی تشکیل می‌داد، برآن بود که در حال بازسازی و ایجاد زیربناهای اساسی کشور است و یادآور می‌شد که نباید انتظار داشت نتایج این سرمایه‌گذاری‌های اساسی مثلاً در بخش‌های سدسازی، نیروگاه‌ها و جاده‌سازی، در کوتاه مدت خود را نشان دهد. ظهور جریانی به نام «کارگزاران سازندگی» در آن مقطع زمانی، از یک طرف تلاش بخشی از حاکمیت بود برای پاسخ‌گویی به مجموعه‌ی مطالباتی که در جامعه تکوین یافته بود، و از سوی دیگر، تلاشی برای نهادینه کردن جریانی که خود را قهرمان سازندگی می‌دانست. افتتاح هزاران طرح

جدید به‌عنوان «سازندگی» در آن سال‌ها و بار عظیم تبلیغاتی که مصروف آن‌ها می‌شد و «سرداری» که هر روز طرح جدیدی را افتتاح می‌کرد، نوید شکل‌گیری تمدنی را می‌داد که می‌بایست در سال ۱۴۰۰ به اوج شکوفایی‌اش برسد. هاشمی رفسنجانی در حالی برای آغاز سال شمسی جدید ۷۶ برای مردم پیغام فرستاد که از سوی ستاد تبلیغاتی‌اش به‌خصوص کارگزاران به یک «قهرمان ملی» «امیرکبیر دوم و سردار سازندگی» تبدیل شده بود. این چهره‌نگاری تاریخی، پیش‌تر در پی القای این باور بود که باید راهی برای تداوم خدمت ایشان (بعد از دو دوره‌ی پیاپی ریاست جمهوری) یافت. ایشان نیز می‌گفت: «گذر از دوران سازندگی یک معجزه بود». البته راه‌هایی چون تغییر قانون اساسی و یا پرس از یک سانع قانونی نیز پیشنهاد شد که به ثمر نرسید.

در همان زمان که شرایط خلق‌شده‌ی سیاسی در داخل، به آفرینش و جایگزینی یک قهرمان مشغول بود، در حوزه‌ی سیاست خارجی، پرده‌های جدیدی به صحنه می‌آمد، پرونده‌ی موسوم به «میکونوس» به مراحل نهایی‌اش رسید و قاضی و دادگاه حکم تعقیب رهبران سیاسی و امنیتی بلندپایه‌ی ایرانی را به دلیل شرکت در قتل‌کرده‌های اپوزیسیون صادر کرد. متعاقب این حکم، سفرای کشورهای اروپایی به‌طور هماهنگ از ایران فرا خوانده شدند. این واقعه، ضربه‌ی سختی به سیاست تنش‌زدایی خارجی دولت وقت وارد ساخت.

در ماه‌های نخست سال ۷۶، صحنه سیاسی ایران، کارزار متراکم و آشفته‌ای از حوادث اجتماعی - سیاسی بود که یا می‌بایست به سترونی تاریخی زهدان اجتماعی جامعه‌ی ما منجر می‌شد و یا بد زایمانی خجسته چشم روشن می‌شد. در کنار بحث‌های مربوط به آمدن یا نیامدن خاتمی و رفتن و یا کجا رفتن رفسنجانی التهاب و بار سیاسی جامعه به صورت تب یا

تب‌خال‌های متعدد بروز می‌کرد. ناطق نوری مطمئن از نقش سنگین اجرایی که در آینده نزدیک به‌عنوان رئیس‌جمهور بر دوش خواهد گرفت با یک هیأت بلند پایه به مسکو پرواز کرد. در بازگشت خبر نویدبخشی برای هم‌اندیشان‌اش داشت: «اتحادیه‌ی کشورهای آسیایی به‌زودی تشکیل می‌شود». این تک سنگینی در مقابل رقبای احتمالی‌اش محسوب می‌شد. یاران او نیز ساکت ننشسته بودند، محمدجواد لاریجانی آکادمیست و متفکر را برای یک سفر کاری به لندن فرستادند و او با نیک‌براون در باره‌ی تحولات داخلی ایران به گفت‌وگو نشست. اگر چه در آن زمان به واسطه‌ی این‌که رابطه با انگلستان یکی از تابوهای سیاست خارجی ایران بود، جناح‌های رقیب لاریجانی با هیاهوهایی که به راه انداختند شیرینی ماه عسل یک اندیشمند و نظریه‌پرداز محافظه‌کار ایرانی با یک سیاستمدار کهنه‌کار انگلیسی را به کام‌شان تلخ کردند، اما همان «هوچی‌گران» به تعبیر یک روزنامه‌ی راست کمی بعد، هم حضرت ایشان را به‌عنوان نخستین سفیر انگلستان به ایران دعوت کردند. این در حالی بود که حجاج ایرانی اعزامی به عربستان، در صحرای منا، فریاد پراشت از مشرکان سر می‌دادند.

## سال ۷۶

هر چند روند انتخابات و لشکرکشی‌ها و عضوگیری‌های آن از ماه‌ها قبل در دو سطح بالا و پایین جامعه آغاز شده بود، ولی ثبت‌نام رسمی از کاندیداهای ریاست جمهوری از ۴ اردیبهشت ۷۶ آغاز شد و با پایان رفتن فرصت ثبت‌نام، ۲۲۸ نفر آماده بودند که رئیس‌جمهور ایران ۷۰ میلیون‌نوی شوند. با این‌که از همان ابتدا بر نام بسیاری‌ها خط کشیده شد، اما بین «خودی»‌های رسته از تیغ‌گزینش نام سه مقمم برجسته بود: ناطق‌نوری، خاتمی و ری شهری. هر سه ایشان سابقه‌ی روشنی در خدمت به نظام در سمت‌های گوناگون داشتند، هر



سه تن زمانی وزیر بودند: وزیر کشور، وزیر فرهنگ، وزیر اطلاعات، سه پست حساس امنیتی، ایدئولوژیک.

ناطق نوری به دلیل برخورداری از حمایت نهادهای سستی قدرت و روحانیون و نیز برخورداری از موقعیت ریاست مجلس، خود را شانس اول ریاست جمهوری می‌دانست. خاتمی در مقابل از دو امتیاز برجسته برخوردار بود؛ اول، طرح شعارهای جدیدی که تا حدودی مطلوب جامعه‌ی شدیداً پولاریزه‌ی ایران بود، دوم برخورداری از یک ستاد قدرتمند و نوگرایی تبلیغاتی که در جنگ و گریز میدانی و تک و پاتک‌ها و حلقه‌های محاصره‌ی مطبوعاتی تبلیغاتی، خیره بود. البته باید به یاد داشت که در آن مقطع زمانی، کارگزاران و به خصوص نهادهای تحت نظر کرباسچی - شهردار تهران - بیش‌ترین هزینه‌ی حمایت از خاتمی را بر دوش کشیده بودند.

به هر حال، خاتمی نه چندان مطمئن از سرنوشتی که در پیش دارد؛ تبلیغات‌اش را در دو حوزه‌ی متباین متمرکز کرده بود:

الف. جذب بخش‌های بی‌تفاوت، سرخورده و یا ناراضی.

ب. جلب اطمینان حاکمیت.

در حوزه‌ی اول، خاتمی شعارهایش را از مبارزه با فقر آغاز کرد، زدودن فقر و تنگدستی، تأمین زندگی شرافتمندانه برای همه‌ی مردم، پرهیز از خودکامگی و ممانعت از شکستن حرمت‌ها، نهادینه کردن قانون و قانون اساسی، عدالت‌گستری و تبعیض‌زدایی، حرمت انسان، آزادی، حاکمیت قانون و تأمین امنیت اجتماعی، وحدت اسلامی و وفای ملی، سازندگی و توسعه‌ی پایدار، مشارکت و رقابت، منزلت جهانی و ... در حوزه‌ی دوم با طرح مطالبی چون: «ولایت مطلقه‌ی فقیه، اصل نظام است» و «تلاش برای پاسداری از نظام» و یا «ارج‌گذاری بر فضیلت مجاهدت» سعی کرد اعتماد کسانی را که نگران از دست رفتن ارزش‌های انقلاب بودند جلب کند، خاتمی در

حالی که لبخند به لب داشت همراه کاروان ستاد تبلیغاتی‌اش با اتوبوس از شهری به شهر دیگر می‌رفت و به مردمی که ابراز احساسات می‌کردند، گوشزد می‌کرد:

«جامعه‌ای را که در آن فقر باشد، نمی‌توان تحمل کرد». و «کشوری که در رأس آن ولایت فقیه قرار دارد، باید آباد و آزاد و آبرومند باشد». دو ماه نخست سال ۷۶ در حالی به پایان رسید که خیابان‌های ایران بازار گرمی برای سیاست شده بود؛ از یک طرف تظاهرات سازمان یافته‌ای که در اعتراض به دادگاه میکونوس ترتیب یافته بود و از سوی دیگر فعالیت‌های ستادهای تبلیغاتی که خیابان‌ها را به کارزار تک و پاتک‌های سیاسی تبدیل کرده بودند. در ۱۴ فروردین ۷۶ آرمین از تئوریسین‌های سازمانی که به

محافظة کار پر کردند. خاتمی و ناطق‌نوری، در حالی پشت این خاکریزهای نفوذناپذیر نشسته بودند که رقیب دیگرشان ری شهری فقط به یک سنگر یعنی جسیت دفاع از ارزش‌های انقلاب بسنده کرده بود، در گیر و دار این تکانه‌های سیاسی، در ۲۱ اردیبهشت، زلزله‌ای در خراسان ۸ هزار کشته و مجروح بر جای گذاشت، اگر چه یاد قربانیان آن، همچون اجسادشان، در زیر خروارهای خاک فراموشی، مدفون شد.

به هر حال، موجی که با اعلام کاندیداتوری خاتمی برای ریاست جمهوری آغاز شده بود، با در نوردیدن بخش‌های مختلف جامعه بار دیگر به هرم استوار قدرت رسید تا سرنوشت نهایی‌اش رقم بخورد:

هاشمی رفسنجانی در

اعلام می‌شد، نداشت و در فردای روز دوم خرداد، ناطق اولین کسی بود که به خاطر ۲۰ میلیون رأی به خاتمی تبریک گفت. در این انتخابات بنا به آمار رسمی، ۲۰ میلیون نفر شرکت کردند. از وقایع جالب توجه و شگفتی که همزمان با شکست محافظه‌کاران در انتخابات ریاست جمهوری ایران رخ داد، سقوط مزار شریف به دست طالبان و شکست سنگین راست محافظه‌کار در انتخابات پارلمانی فرانسه بود. شاید این از سنت‌های تاریخ باشد که سرنوشت هر جامعه را آینده‌ی جامعه‌ای دیگر متناسب با مرحله‌ی تکاملی خود می‌نمایاند. افغانستان تازه به مرحله‌ی تجربه‌ی طالبان پا گذاشته بود و ایران می‌بایست در فاز تکاملی دیگری، خاتمی و اصلاحات را تجربه می‌کرد، در حالی که مردم فرانسه فارغ از همه‌ی این



تجربیات و بهشت‌انگاری‌ها، فقط به یک گزینه‌ی دورهای دست زده بودند. خاتمی بلافاصله پس از پیروزی در انتخابات بر عملی ساختن وعده‌هایی که به مردم داده بود تأکید کرد و بار دیگر بر نقش زنان اصرار ورزید: «هیچ معنی برای حضور زنان در رده‌های بالای مدیریتی کشور نمی‌بینم و زنان می‌توانند وزیر شوند و این کار در حال بررسی است». در روزهای نخست پس از ۲ خرداد تا اواخر مرداد ماه که خاتمی کابینه‌اش را به مجلس محافظه‌کار آن زمان معرفی کرد، تنها بحث جدی

خطبه‌های جمعه‌ی ۲۷ اردیبهشت ۷۶ - یعنی آخرین جمعه‌ی منتهی به انتخابات - نسبت به آنچه که وی آنرا خطر تقلب در انتخابات نامید، هشدار داد. او گفته ضعیف کردن اعتماد مردم بزرگ‌ترین خیانت است و متعاقب این موضع رفسنجانی که بعدها همیشه مورد ستایش طیف موسوم به خرداد قرار داشت، مقام رهبری، اعلام کرد: نخواهم گذاشت، مسأله‌ی انتخابات مخدوش شود. روند حوادث نیز نشان داد که جناح محافظه‌کار انتخابی جز تن دادن به نتایج رسمی که از انتخابات

خفاکاری و سیاسی کاری شهره است، اعلام کرد: «انتخابات آینده‌ی ریاست جمهوری، نقطه‌ی عطفی در توسعه‌ی سیاسی ایران است».

وقتی در اردیبهشت ماه جبهه‌گیری نهایی انتخابات ریاست جمهوری مشخص شد، کارگزاران سازندگی، مجمع روحانیون مبارز، مجاهدین انقلاب و تحکیم وحدت خود را در یک سنگر دیدند و تمام جبهه‌ی مقابل را، روحانیت مبارز، مؤتلفه اسلامی، جامعه‌ی مهندسين و جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه و روحانیون



مخالف سیاسی و مطبوعاتی ترکیب کابینه‌ی خاتمی بود. به نظر می‌رسید که محافظه‌کاران با تمکین به شکست دردناکی که متحمل شده بودند، به یک دوره خواب زمستانی فرو رفته‌اند و خردادی‌ها مترجم و دلسوز و بزرگواران سسی می‌کردند به روی برادران راست خود نیاورند که شکست خورده‌اند. به هر حال بحث ترکیب کابینه به یکی از موارد تنش و اختلاف بین میراث‌خواران ۲ خرداد تبدیل شد. به طوری که سرانجام دفتر خاتمی مجبور شد اعلام موضع کند که: «کابینه‌ی فراجنبی شرکت سهامی نیست که هر کسی خواهان بالا بردن سهام خود باشد». مسلم آن بود که کابینه‌ی خاتمی متشکل از نیروهایی خواهد بود که در پیروزی وی نقش

نمی‌شناخت. وگرنه می‌بایست متوجه می‌شد که تا رقیب فرست بازسازی قوای درهم شکسته‌اش را نیافته است باید ضربات بعدی را وارد می‌کرد. در تحلیل واقعه‌ی ۲ خرداد - یعنی شکست تاریخی گرایش سنتی در ایران، دیدگاه‌های مختلفی ارایه شد، بعضی از این تحلیل‌ها در سطح و برخی در عمق حرکت می‌کردند، اما برجسته‌ترین و فراگیرترین درک در آن روز جامعه، خستگی و دلزدگی مردم از عملکرد گرایش و اندیشه‌ی حاکم بر جامعه بود. اندیشه‌ی چنان متصلب و نامتعطف که واقعیات و تغییرات عینی اطراف‌اش را در خم‌خام توهماتش نادیده گرفته بود. در حوزه‌ی معادله‌ی قدرت هم، حریف به دلیل دریافت ضربه کاری، در گنجی مطلق به سر

... و نیز گنجاندن چهره‌های محافظه‌کاری چون شریعت‌مداری در بازرگانی و شوستری و دری‌نجف آبادی در دادگستری و اطلاعات، حکایت از آن داشت که عمق حرکت مردم حتا از سوی ستاد تصمیم‌گیری فرآیند رفرمیسم درک نشده است. در آن روزها می‌شد بهت را در چهره‌ی بسیاری از هواداران خاتمی دید، علی‌رغم وعده‌هایی که داده شده بود، هیچ زنی وزیر نشد. در همان زمان روزنامه‌ی سلام در یادداشت سیاسی ۱۸ مرداد خود نوشت: موفقیت یا عدم موفقیت خاتمی در تشکیل یک کابینه‌ی قوی و هماهنگ تا حدود زیادی نشانگر میزان موفقیت رئیس‌جمهور در عمل به برنامه‌های خود و بر آوردن انتظارات عمومی خواهد بود. شاید همین رویکرد خاتمی بود که خیلی زود هنگام به رقابیش جسارت لازم برای شروع پاتک‌های‌شان را داد، یعنی درست در همان روزی که حکم ریاست جمهوری خاتمی توسط رهبری امضاء می‌شد، پرونده‌ی موسوم به «شهرداری»‌ها به جریان افتاد و اولین گروه از مسئولان شهرداری تهران دستگیر شدند.

با این وجود، خاتمی در ماه‌های نخست قدرت، سعی می‌کرد، از همان منظری با مردم مواجه شود که در دوران انتخابات گفت. او در ۳۰ تیرماه یعنی حتا قبل از تکیه زدن به مسند ریاست به مردم گزارش کار داد و در مجلس هنگام ادای سوگند، از مردم سخن گفت: «باید مردم را باور و با درد آن‌ها زندگی کرد» شاخص‌ترین وزرای خاتمی که به مثابه تکیه‌گاه‌های اصلی وی محسوب می‌شدند، در دو وزارت‌خانه‌ی حساس کشور و ارشاد جای گرفتند. دو وزارت‌خانه‌ای که روند حوادث آتی نشان داد نقاط ثقل حملات رقبای خاتمی، خواهند بود. مهاجرانی از همان ابتدا اعلام کرد که نباید به مقوله‌ی فرهنگ و هنر با دید حراستی اطلاعاتی و امنیتی نگاه کنیم. این نگاه نسبت به مقوله‌ی فرهنگ، می‌توانست زنگ خطر را

برای وی به صدا درآورد. هم‌چنان‌که برای نوری که مهم‌ترین برنامه‌اش را برگزاری انتخابات شوراها اعلام کرد، به صدا درآورد.

به هر حال نیمه‌ی دوم سال ۷۶، ماه‌های کم دردمندی برای دولت خاتمی بود. این دوره، دوره‌ی گسترش و مهره‌چینی دولت در دو حوزه‌ی شطرنج داخلی و خارجی بود؛ در حوزه‌ی سیاست خارجی، سفرای کشورهای اروپایی سرانجام با رایزنی‌ها و شرط و شروطی به ایران بازگشتند و مناسبات ایران - اروپا پس از تجربه‌ی یک دوره‌ی سرد و بحرانی، رو به گرمی نهاد. و سیاست مهار دوگانه‌ی ایران و عراق ایالات متحد از سوی اروپاییان به چالش فرا خوانده شد. ایران موفق شد به‌رغم تهدیدات آمریکایی‌ها - که در جدی بودنش همه تردید داشتند - یک قرارداد با شرکت فرانسوی توتال امضاء کند، قراردادی که از دیدگاه برخی از کارشناسان نفتی یکی از بدترین خفت‌بارترین قراردادهای لقب گرفت. در حوزه‌ی منطقه‌ای، دولت سعی کرد، مناسبات‌اش را با کشورهای منطقه به خصوص با اعراب گسترش دهد، و بعد از سال‌ها رقابت و تنفر در مناسبات بین ایران و عربستان، علایمی از نزدیکی دو کشور بروز کرد.

در آذرماه همان سال خاتمی میزبان اجلاس سران کشورهای اسلامی بود و برگزاری موفقیت‌آمیز این کنفرانس را به مثابه یکی از دست‌آوردهای سترگ برنامه‌های اصلاحی‌اش قلمداد می‌کرد: «خروج ایران از انزوا و معرفی‌اش به عنوان منادی وحدت از دست‌آوردهای اجلاس بود». در همین اجلاس بود که خاتمی برای نخستین بار طرح موسوم به «گفت‌وگویی تمدن‌ها»‌یش را مطرح کرد. طرحی که اگر چه به دلایل خاص با استقبال جهانی مواجه شد، اما هیچ‌گاه به این پرسش پاسخ داده نشد که منظور از آن چیست؟ و چه کسانی نمایندگان این تمدن‌ها خواهند بود؟ و مشروعیت



می‌برد و این وضعیت امکان تصمیم‌گیری و بسیج نیرو را از او می‌گرفت. اما به گمان برخی نشریات آن دوره، خاتمی در تشکیل کابینه‌اش چنان محافظه‌کارانه عمل کرد که در عمل کابینه‌اش به یک «شرکت سهامی» و یا «شورای شیوخ» تبدیل شد و بدون هیچ مشکلی از مجلس محافظه‌کار وقت رأی اعتماد گرفت. آوردن چهره‌های تکراری چون حبیبی در نقش معاون اول، خرازی در وزارت خارجه، کلانتری در کشاورزی، مظفر در آموزش و پرورش، زنگنه در وزارت نفت، شمخانی در دفاع و

داشتند و مهم‌تر از همه آن بود که وی می‌بایست کابینه‌اش را به مجلس محافظه‌کاری معرفی می‌کرد که ریاست آن با رقیب انتخاباتی‌اش یعنی ناطق نوری بود. اما خاتمی با کابینه‌ای که معرفی کرد و بعدها مورد نقد دوستان‌اش قرار گرفت، نشان داد که نتوانست تصویر دقیقی از موقعیتی که در آن قرار گرفته است، حاصل کند. از یک سو هیچ‌گاه نتوانست تحلیل منسجمی از دلایلی که باعث موفقیت وی در آن برهه‌ی خاص شد، ارایه کند و از سوی دیگر قانون‌مندی‌های حاکم بر معادله‌های قدرت را



نمایندگی‌شان را از کدام نهاد می‌گیرند؟ و سرانجام روشن نشد که اگر کشور ما در پیچیدن چنین نسخه‌ی شفاف‌بخشی برای مردم جهان پیش‌تاز و پیشقدم است، چرا در داخل چنین گفت‌وگویی شکل نمی‌گیرد و چرا در چالش‌های سیاسی داخلی و در مواجهه با مطالبات مردم به گونه‌ی دیگری عمل می‌شود؟

پرداختن به تضاد بین ایران و آمریکا نیز یکی از محورهای سیاست خارجی دولت جدید بود. خاتمی تصور می‌کرد اکنون در موقعیتی قرار دارد که به واسطه‌ی برخورداری از مشروعیت داخلی، بتواند یکی از چالش‌های عمده‌ی سیاست خارجی‌اش را حل کند، چالشی که از دیدگاه بسیاری از مشاوران و دوستان عالی رتبه‌اش بخش عمده‌ی توان دیپلماتیک و سیاسی کشور را در خود می‌بلعد و از منظر آنان حل این تضاد گره‌گشای بسیاری از مسایل بود. بر همین مبنا، در اواخر دی ماه خاتمی با خبرنگار آمریکایی -

ایرانی CNN کریستین امانپور مصاحبه‌ای را ترتیب داد که به‌طور مستقیم در ایران و آمریکا پخش شد و واکنش‌ها و تمجیدهای بسیاری را برانگیخت. اگر چه باید گفت، این اقدام خاتمی، آخرین اقدام موفقیت‌آمیز وی نیز بود. در بازی شطرنج داخلی اقداماتی که از سوی دو وزارت‌خانه‌ی قدرت‌مند خاتمی آغاز شد، مهم‌ترین چالش‌های برنامه‌ی وی را تشکیل می‌داد: تغییرات گسترده‌ی استانداران و فرمانداران در حوزه‌ی اقتدار وزارت کشور و برگزاری تجمعات دانشجویی و غیردانشجویی ناخوشایند به زعم محافظه‌کاران و واکنش‌های تند نوری نسبت به خشونت‌گرانی که به تجمعات قانونی حمله می‌کنند، باعث کشاندن پای وی به محکمه‌ی مجلس نمایندگان به عنوان اولین وزیر دولت جدید شد. در حوزه‌ی نشر و چاپ نیز سیاست تسامح و تساهل وزیر فرهنگ چشم‌انداز زیبایی را فراروی بسیاری از اهالی فرهنگی و مطبوعات گشود تا به

چاپ کتاب و انتشار روزنامه‌ها و مجلات گوناگون بپردازند.

در حوزه‌ی اقتصاد، خاتمی تیمی را گماشته بود که نه تنها دارای هماهنگی و اتفاق نبودند، بلکه بیش‌تر امتحان پس‌دادگان تبدیل اقتصادی رفسنجانی بودند. در حالی که بانک مرکزی اعلام می‌کرد که: ۸۰ درصد تمهیدات خارجی پرداخت شده است و فقط ۲/۶ میلیارد دلار از استقراض خارجی باقی مانده است. اما هیچ‌کس باور نمی‌کرد که مشکل اقتصاد ایران در درآمد ارزی یا استقراض آن باشد، بلکه بحران مدیریتی بود که آن رشد نامعقول جمعیتی و این تورم افسارگسیخته و این بیکاری ترس‌آفرین را رقم زده است.

ثروت‌های بادآمده یعنی مبارزه با کسانی که هزاران برابر دیگران ثروت دارند و آن‌را با شیوه‌ی سرمایه‌داری به دست آورده‌اند.

در دوم آذرماه آن سال، خاتمی در حالی به مردم گزارش اقتصادی‌اش را عرضه می‌کرد که آشکارا سعی داشت، معضلات عمده‌ی اقتصاد کشور را نادیده بگیرد، هم‌چون سلفی‌اش چشم‌انداز امیدبخشی ترسیم کند. اما مهم‌ترین واقعه‌ی سیاسی پاییز ۷۶، سخنرانی آیت‌الله منتظری درباره‌ی رهبری و صلاحیت‌های‌شان بود. آیت‌الله منتظری که گمان می‌کرد در پرتو وزش نسیم رفرمیسم می‌تواند سر بلند کند و از حجره‌ی تدریس بار دیگر به کرسی سیاست باز گردد،



روزنامه‌ی سلام در همان اوان در یادداشت اقتصادی‌اش نوشت: «مهم‌ترین مسایل اقتصادی کشور، مهار تورم و ایجاد اشتغال برای تعداد افرادی است که در سال‌های آینده وارد بازار کار می‌شوند، وضعیتی که در کشور بی‌سابقه است». فساد اقتصادی و به قولی ثروت‌های بادآورده نیز یکی از معضلات جدی فراروی خاتمی بود اگر چه هیچ‌گاه به‌طور جدی به آن پرداخته نشد. بهزاد نبوی یکی از گردانندگان اصلی نیروهای موسوم به اصلاح‌طلبان در آن زمان مدعی بود که: مبارزه با

رهبری کشور را با نقدی جدی به مبارزه طلبید و متعاقباً واکنش‌هایی را نسبت به خود برانگیخت. هر چند توسعه‌ی سیاسی که خاتمی شعار آن را می‌داد و نوری آن‌را از برنامه‌های وزارت کشور می‌دانست، نمی‌بایست با اظهارنظر یکی از علما و فقهای مبرز کشور در تناقض باشد، اما آیت‌الله منتظری به هر حال وادار به سکوت شد. تشکیل هیأت پی‌گیری قانون اساسی توسط خاتمی یکی از اقداماتی بود که خاتمی در تلاش برای عملی کردن وعده‌های انتخاباتی‌اش به آن دست یازید.

زمستان سال ۷۶ در حالی رو به پایان نهاد که جز برگزاری انتخابات میان دوره‌ی مجلس و تنش‌های پراکنده‌ی میان جناح‌های سیاسی در مجلس و خارج از مجلس بر سر برخی رد صلاحیت‌ها (مثلاً رد صلاحیت بهزاد نبوی در انتخابات) تحول به خصوصی در حیات سیاسی جامعه‌ی ایران روی نداد.

سال ۷۷، تقابل آغاز می‌شود فروردین ۷۷، با تهاجم شجاعانه‌ی محافظه‌کاران آغاز شد. کرباسچی، شهردار قدرت‌مند تهران، بازوی قوی هاشمی رفسنجانی در دوران بازسازی و حامی همه جانبه‌ی خاتمی به اتهام اختلاس بازداشت شد. بازداشت کرباسچی از آن‌جا اهمیت داشت که وی به عنوان یکی از مدیران و کارگزاران نمونه‌ی کشور در ساماندهی شهر بی‌در و بیکر تهران لقب گرفته بود و انگشت گذاشتن روی او تحریک موضع حساس حریف تلقی می‌شد. گر چه دولت رسماً خواستار آزادی فوری وی شد، و رفسنجانی برای نجات وی به دیدار رهبری شتافت، اما خاتمی رسماً سکوت کرد و حتی از راهپیمایی که می‌بایست به حمایت از کرباسچی برگزار شود جلوگیری نمود و خواهان آرامش شد و روزی هم که کرباسچی سرانجام به واسطه‌ی فشارهای وارده به‌طور موقت آزاد شد، خاتمی در یک اشاره‌ی غیرمستقیم و البته تهدیدی نامستقیم‌تر گفت:

«صداهای خاموش با انفجار بروز می‌کنند». و باز بر یکی از شعارهای انتخاباتی یعنی قانون‌گرایی تأکید ورزید. شعاری که هنوز هم شنیده می‌شود، اما هیچ‌گاه گفته نشده است. قانون‌گرایی در نبود دموکراسی و آزادی ممکن است به نتیجه‌ی معکوس منجر شود و در نبود قدرت مشروع تأثیرگذار، قانون نیز هم چون دیگر ابزارهای سرکوب به خدمت گرفته می‌شود. همان کاری که محافظه‌کاران با در اختیار داشتن مجلس، و گذراندن طرح‌هایی چون «انطباق امور





نکرده بودند - آن ترور را بر عهده گرفتند، خاتمی فریاد زد: بار دیگر دست ناپاک آدم‌کشان بد اندیش و زشت کردار یکی از سربازان سخت کوش انقلاب و خدمتگزار مردم و نظام را به شهادت رساندند. اما ترور لاجوردی گر چه از جنسی دیگر بود، اما گویی فتح‌یابی شد برای یک سلسله از حوادث خشونت بار: حمله به مهاجرانی و عبدالله نوری در نماز جمعه تهران، سوء قصد به جان محسن رفیق‌دوست، حمله به اتوبوس حامل جهانگردان آمریکایی در تهران و ...

مرتضی الویری یکی از اعضای ارشد کارگزاران در واکنش به این حوادث هشدار داد: «خاتمی آخرین انتخاب مردم در چارچوب نظام است». سناریونویسان دوم خردادی در مقابل تک‌های مؤثر محافظه‌کاران به دو ماجرا پرداختند: انتقال ۲۵ میلیارد ریالی حساب دادگستری تهران به حساب شخصی رازینی (رئیس دادگستری) و ادعاهای برخی شهرداران آزاد شده در مورد شکنجه در ایام بازداشت، گر چه هیچ‌یک از این دو برای رقیب چندان دردسر آفرین نشدند.

روزهای سرد آذرماه ۷۷، خیابان تهران شاهد جنگ و گریز دیگری بود، آزاد اندیشانی که سلاحی جز قلم و زبان نداشتند با شمشیرهای آخته‌ی پلیدترین موجودات در دل تاریکی مواجه شدند. ابتدا نوبت داریوش فروهر و

بود - پرونده‌ی شهرداری را یک فتنه سیاسی نامید و خاتمی، کرباسچی را یکی از مدیران برجسته‌ی کشور دانست، اما پروسه‌ی خلع سلاح خاتمی می‌بایست تداوم می‌یافت، چنان‌که که در اواخر مردادماه زمزمه‌ی استیضاح مهاجرانی از زبان باهنر به گوش رسید.

اما مرداد و شهریور حوادث دیگری را در آستین داشت؛ حوادثی که توسعه‌ی سیاسی دولت خردادی را به چالش جدی طلبید. وقتی در ۱۷ مرداد، سفارتخانه‌های آمریکا در نایروبی و دارالسلام منفجر شدند و متعاقباً آمریکا در نخستین جنگ رسمی‌اش با طالبان افغانستان را مورد حمله‌ی موشکی قرار داد و سودان را هم از این حمله بی‌نصیب نگذاشت.

اسدالله لاجوردی دادستان اسبق تهران و رئیس سابق سازمان زندان‌های کشور، در محل کارش در بازار تهران با اصابت گلوله‌ی دو جوان از پای درآمد. لاجوردی به دلیل نقشی که سال‌ها به عنوان یک «زندانبان» به عهده داشت، چهره‌ی چندان خوشنامی نبود، و در همان زمان امیر انتظام یکی از چهره‌های شناخته شده‌ی اپوزیسیون که سال‌ها در زندان و از نزدیک با او سرکار داشت، به دلیل مطالبی که در مصاحبه با بی‌بی‌سی درباره‌ی لاجوردی بیان کرده بود، بازداشت شد، و وقتی مجاهدین خلق - از معدود اپوزیسیون‌ی که از ابتدا خاتمی و رفرمیسم او را باور

بود؛ به جلسه‌ی سخنرانی وزیر ارشاد حمله شد، حصر بیت آیت‌الله منتظری تشدید شد، مدیرمسئول روزنامه جامعه محاکمه و روزنامه توقیف شد، محاکمه‌ی کرباسچی در دستور کار قرار گرفت و سرانجام عبدالله نوری استیضاح و از وزارت کنار نهاده شد. عبدالله نوری در جلسه‌ی تودیع از چیزی سخن گفت که خاتمی در آن زمان نمی‌خواست باورش کند، هر چند بعدها ناچار به اذعان به آن شد: «این‌که رئیس جمهور از اختیارات متناسب با مسئولیت برخوردار نیست». کنار گذاشتن عبدالله نوری از وزارت کشور به معنی از دست رفتن یکی از بازوان قدرت‌مند خاتمی تلقی شد. شاید بی‌دلیل نبود که هم زمان با رفتن

پزشکی با موازین شرعی» و «قانون مطبوعات» و غیره در آن دوره به آن دست زدند و در مرحله‌ی بعدی با ابزارهای قانونی دیگر چون شورای نگهبان و تشخیص مصلحت نظام، رفرمیست‌ها را به محاق بردند. حرکت زیگزاکی مناسبات ایران و آمریکا که با گنجانیدن نام ایران در سیاهه‌ی کشورهای تروریست از یک طرف و مبادله‌ی پیغام از طریق سعودالفیصل وزیرخارجه‌ی عربستان، همراه بود، هم‌چنان بر اصل «کج‌دار - مریز» حاکم بر سیاست خارجی دو کشور استوار بود.

وقتی در دوم خرداد ۷۷، سوهارتو دیکتاتور دیرین و هولناک اندونزی پس از ۳۲ سال حکومت



نوری، حصر بیت یکی از مراجع تشدید شد. شاید نوری با درک دقیق‌تر موقعیت خاتمی در مقابل نهادهای قدرتمند روحانیت راه را توسل به یکی از همان قطب‌ها یعنی آیت‌الله منتظری دید. چیزی که بعدها در جریان محاکمه‌ی نوری به یکی از اتهامات اصلی وی تبدیل شده بود. هنوز لاری درست روی صندلی وزارت کشور نشسته بود که خبر رسید، سرانجام کرباسچی به ۵ سال حبس و ۶۰ ضربه شلاق محکوم شد، گرچه روحانیون مبارز - جمع روحانیونی که خاتمی یکی از اعضای نه چندان برجسته‌ی آن

از قدرت کنار نهاده شد، باز هم یکی از آن تداعی‌های الهام بخش تاریخی در ذهن بسیاری نضج گرفت که اصولاً تداوم شیوه‌های پوسیده‌ی اعمال اقتدار تا کجا میسر است؟ و کدام عامل زیستی - روانشناختی برخی‌ها را به ماندن به هر بها و می‌دارد، در همان روزها، تجمع آرام دانشجویان در پارک لاله‌ی تهران با حمله‌ی خشونت‌بار عده‌ای مهاجم - که براساس یک سنت همیشه ناشناخته می‌مانند! - به هم ریخته شد. سلسله‌ای از حوادث که همه بیانگر فتح تدریجی خاک‌ریزهای از دست رفته توسط محافظه‌کاران



همسرش پروانه بود تا به زخم دشنه از پای درآیند و پس از آن وقتی که جسد محمد مختاری، ستفکر خوش فکر جریانی، روشنفکری در ایران در پزشک قانونی پیدا شد، جعفر پوپنده، مترجم اندیشه‌ورزی که با برگردان‌های زیبا و خاطره برانگیزش، جانی دوباره به حیات معنوی جامعه بخشیده بود، هم ناپدید شد تا جنازه‌ی او نیز در یکی از خیابان‌های متروکه تهران پیدا شود. این جریان هم‌چنان تداوم داشت تا نوبت به مجید شریف، چهره‌ی دوست‌داشتنی اهالی قلم رسید و بعد پیروز دوانی ناپدید شد. قتل نویسندگان تداوم جریانی بود که با دستگیری و مرگ سعیدی سیرجانی آغاز شده بود، و به شایعه‌ی تلاش برای هدایت انوبوس حامل نویسندگان عازم



ارمنستان به دره دامن زده شد و با دستگیری و ناپیدایی و باز هم دستگیری روشنفکر نام‌آور، فرج سرکوهی، اوج گرفت...

قتل مخالفان و نویسندگان بزرگ‌ترین چالش پیش روی دولت جدید را رقم زد. و در توانایی و خواست دولت در حفظ جان شهروندان، تردیدهای جدی را در سطح محافل خارجی و داخلی به وجود آورد. هر چند روزنامه‌هایی چون جامعه و توس با نوعی هماهنگی ضمنی، وزارت ارشاد توقیف شدند، اما خیل عظیم نشریات و روزنامه‌های نیمه مستقل و جناحی که وجود داشت، خواهان پی‌گیری جدی و شناسایی

عوامل قتل‌ها شدند. این بار نیز خیلی‌ها سعی کردند، قتل روشنفکران را به مسایل جناحی و منافع جناحی پیوند بزنند، ولی واقعیت آن بود که در پس این وقایع پیش از آن که منافع جناحی و حزبی اندیشیده شود، نوعی اندیشه‌ی متصلب و ریشه‌داری وجود داشت که از سال‌ها پیش قربانیانش را از میان سرمایه‌های ناب جامعه بر می‌گزید و این بار در یک بزنگاه تاریخی می‌رفت که دستش رو شود.

متصدیان امر تحت فشار شدید مطبوعات، جنبش‌های دانشجویی و مردمی و فشار نویسندگان قول پی‌گیری جدی مسئله را دادند خاتمی این بار نیز سوزن گرامافون‌اش در قانون‌گرایی مانده و همان کلمات را تکرار کرد که «باید از خشونت بپرهیزیم» و «قانونی عمل کنیم». ابزار انگاری انسان‌ها و جان‌هایی که فنا شدند، و جست‌وجوی انگیزه‌های جانبی برای چنین فجایعی بی‌آن که به خود متن توجه شود - صحنه‌ی دردناکی بود که جامعه‌ی ایران آن روزها شاهدش بود. بهزاد نبوی مدعی شد که: حمله به توریست‌های آمریکایی مساله کرباسچی و قتل نویسندگان به امنیت اقتصادی جامعه لطمه زد و مجاهدین تحت فرمانش، هدف ترورها را یک شبه کودتا و عزل رئیس‌جمهور دانستند.

هر چند از همان ابتدا تا حدودی دست عوامل اطلاعاتی - امنیتی در این ماجرا پیدا بود، و گمانه‌زنی‌ها هم آنان را نشانه گرفته بودند، ولی سرانجام در ۱۶ دی‌ماه بود که وزارت اطلاعات رسماً اعلام کرد که عوامل این قتل‌ها، معدودی از اعضای خودسر وزارت اطلاعات بودند. این اعتراف هولناک، برای نیروی که با بودجه‌ی مردم و اعتماد مردم برای حفاظت از امنیت ملی و مردم گماشته شده بودند، فاجعه‌ای دردناک بود. فاجعه‌ای که جامعه زخم‌های دیرینی از آن به تن داشت. دری نجف‌آبادی وزیر اطلاعات دولت به واسطه‌ی فشار جامعه مجبور به استعفا شد و

جایش را به یونسی داد. به هر حال در کنار این جریان‌ها، پروسه‌ی توسعه‌ی سیاسی و بسط جامعه‌ی مدنی هم بنا به زعم اصلاح‌طلبان می‌بایست تداوم یابد، و بر همین اساس، انتخابات سراسری شوراهای

### ● خاتمی

#### در حالی به مردم

#### گزارش اقتصادی‌اش را

#### عرضه می‌کرد که

#### آشکارا سعی داشت

#### معضلات عمده‌ی اقتصاد

#### کشور را

#### نادیده بگیرد ●

شهری و روستایی با تمهیدات گسترده‌ای برگزار شد و ۲۵ میلیون نفر در انتخابات شرکت کردند و در شهرهای مهم، خردادی‌ها پیروز میدان بودند. شاید خاتمی مسرور از پیروزی که یارانش در انتخابات شهرداری‌ها به دست آوردند و برای خلاصی از فشاری که مسئله‌ی قتل‌ها وارد ساخته بود، به ایتالیا پرواز کرد تا نخستین دیدار رسمی خارجی‌اش را انجام دهد.

#### سال ۷۸ خاکریزها فرو می‌ریزند

استراتژی محافظه‌کاران در سال ۷۷، خوب نتیجه داده بود. تک‌های بیایی و بحران آفرینی‌ها، مجال تنفس و چانه‌زنی را از دولتی‌ها می‌گرفت. استراتژی «فشار از پایین» و «چانه‌زنی در بالای» حجابیان موضوعیت‌اش را از دست داده بود، چون ابزار فشار از پایین، قشرهای هوادار اصلاحات چون دانشجویان، زنان و جوانان بودند و به دلیل جلو افتادن مطالبات‌شان از رهبران، در هر تجمع و میتینگی، شعارهای‌شان از رهبران پیش می‌گرفت و این اصلاً به صلاح آن اصل اساسی! «قانون‌گرایی» و «پرهیز از خشونت» نبود. رفرمیست‌ها با از

دست دادن این عامل فشار، قدرت چانه‌زنی‌شان به شدت کاهش یافته بود. و بی‌دلیل نبود که محافظه‌کاران با وقوف به این ضعف، به استراتژی «حمله همه جانبه» روی آوردند. در همان روزهای نخست سال ۷۸، روزنامه زن که مدیر آن فائزه هاشمی یکی از چهره‌های شناخته‌شده‌ی کارگزاران توقیف شد. بعد محسن کدیور یکی از نوآندیشان دینی هوادار خاتمی به محاکمه کشیده شد. مهاجرانی وزیر ارشاد خاتمی استیضاح شد - گر چه بر خلاف عبدالله نوری، وی به دلیل توانایی‌اش در تسامح و تساهل رفتاری با محافظه‌کاران، موفق به کسب رأی اعتماد مجدد مجلس شد - و در پرده‌ی آخر، کرباسچی به‌طور جدی و نهایی زندانی شد. کرباسچی در استادی رفس به زندان، نامه‌ای به رفسنجانی نوشت، و با لحنی دردآلود گله کرد که: «آن چه که انجام دادم با اطلاع شما و در راستای سیاست‌های شما بوده است». هاشمی در پاسخ به خاطر مصالح نظام و رعایت قوانین وی را به صبر فرا خواند!

در گرماگرم همین تحولات، صیاد شیرازی مورد سوء قصد قرار گرفت و جان خود را از دست داد. ترور صیاد شیرازی که یکی از فرماندهان عالی‌رتبه‌ی زمان جنگ و نیز منازعات داخلی بود، در زمانی صورت گرفت که وزارت اطلاعات به دلیل ضربه‌ای که به خاطر افشای دخالت اعضای عالی رتبه‌اش در قتل‌های سیاسی متحمل شده بود، دچار ضعف مفرط شده بود. به هر حال دولت خاتمی زیر فشار سنگین مطالبات لایه‌های پایین هوادارش، طرحی را به مجلس تقدیم کرد که بر اساس آن نظارت استصوابی شورای نگهبان می‌بایست لغو شود. اما در عین حال خاتمی جانب احتیاط‌اش را از دست نداد و در تجمع ۱۰۷ هزار نفری اعضای شوراهای سراسر کشور در استادیوم آزادی تأکید کرد که: «انتقاد راه اصلاح است... ما نباید کاری کنیم که متدنیان جامعه نگران شوند، آزادی و ولنگاری



فقه‌ها نیست و ... «در حالی که آیت‌الله خزعلی یکی از اعضای شورای نگهبان به‌طور شفاف مؤکد می‌کرد که: «شورای نگهبان حتا یک سانتی‌متر از مواضع‌اش عقب نخواهد نشست».

در حالی که گرایش‌های مختلف خردادی بر سر انتخاب شهردار تهران در شورای شهر با یک‌دیگر منافسه می‌کردند، طرح جدیدی برای قانون مطبوعات از سوی نمایندگان محافظه‌کار، تقدیم مجلس شد. این طرح، سرآغاز مناقشه‌های قلمی و کلامی متعدد بین جناح‌ها بود تا این که به تعطیلی گسترده‌ی مطبوعات در سال ۷۶ منجر شد. در همان زمان شهیدی معاون مطبوعاتی ارشاد تصریح کرد که: طرح تغییر قانون مطبوعات خلاف قانون اساسی است.

در اول تیرماه ۷۸، خبر دیگری، بازار آشفته‌ی سیاست در ایران را، آشفته‌تر کرد. سعید امامی معاون سابق وزارت اطلاعات، متهم به طراحی قتل‌های نویسندگان و آزادیخواهان و مغز متفکر بسیاری از طرح‌های اطلاعاتی امنیتی، در زندان خودکشی کرد. خودکشی یا قتل سعید امامی، یکبار دیگر ثابت کرد که در نبود نظارت مردمی و دموکراتیک و در بند و بست‌های سیاسی پشت پرده، به سرانجام رسیدن هیچ پرونده‌ای ممکن نیست. گرچه در زنده ماندن امامی نیز معلوم نبود روند حوادث به چه سویی تغییر جهت می‌دادند، اما مرگ وی، مهر پایانی بود بر افشای بسیاری از رازهای هولناکی که در غالب طرح‌های اطلاعاتی - امنیتی توسط وی اجرا شده بود. راز مرگ نویسندگان و آزادیخواهان، راز دستگیری سعیدی سیرجانی، کانون نویسندگان، پرونده‌ی کشیشان، انفجار صحن امام رضا، دستگیری سه دختری که تا ماه‌ها نمایش‌های تلویزیونی اجرا کردند و سرانجام راز صدها مفقود و کشته‌ای که هرگز نام‌شان برده نشد. به هر حال پس از خلاصی از دست سعید امامی، پرونده‌ی

قتل‌ها دیگر هیچ‌گاه جدی گرفته نشد، اگر چه دستگیری‌ها و محاکمات تا دیر زمانی جریان داشت. ولی همه‌شان ختم به خیر! بود.

سعید امامی، شاید پیش از آن که بمیرد و یا پیش از آن که



دستگیر شود، نامه‌ای به مجلس نوشته بود و در آن به مجلسیان توصیه کرد که قانون مطبوعات را تغییر دهند و یا جلوی روند کنونی انتشار مطبوعات را بگیرند که موجب وهن نظام است. این نامه را در آستانه‌ی طرح تغییر قانون مطبوعات در مجلس روزنامه‌ی سلام افشاء کرد و این سرآغاز سلسله حوادث دیگری در جامعه‌ی ایران شد. دادگاه مطبوعات در واکنشی پر شتاب نسبت به این اقدام روزنامه سلام، حکم توقیف این روزنامه را صادر کرد. خبر توقیف روزنامه‌ی سلام، باعث واکنش عده‌ای از دانشجویان عضو انجمن اسلامی مقیم کوی دانشگاه تهران و تظاهرات شبانه‌ی آنان شد. و بعد به درگیری آنان با نیروهای امنیتی و سرانجام حمله‌ی پلیس به کوی دانشگاه و ضرب و شتم شدید دانشجویان و جنگ تن به تن آنان با نیروهای امنیتی منجر شد. متعاقب این حادثه در شب ۱۸ تیرماه، روزهای آتی خیابان‌های تهران و تبریز و چند شهر دیگر شاهد تظاهرات دانشجویان و درگیری با نیروهای شبه نظامی و انتظامی و گسترش درگیری‌ها به مردم عادی و حمله به تأسیسات و

بنگاه‌های دولتی شد.

دولت اصلاحات این بار نیز تکرار کرد: خشونت و آشوب خلاف سیاست‌های دولت است. اگرچه این دفعه هم خاتمی قول داد که مسببان این حادثه را شناسایی و مجازات خواهد کرد و تا آخر پیش خواهد رفت، اما در عمل آن چه که اتفاق افتاد با دفعات قبل تفاوت چندانی نداشت. در حالی که هنوز زخم آن حادثه بر تن دانشجویان باقی است و هنوز عده‌ای از آنان به خاطر باوری که داشتند و فریادی که سر دادند، در زندان هستند، مسببان و زخم‌آفرینان فراموش شده و یا بخشوده شده‌اند. درست در نقطه‌ی مقابل

آشفته‌گی استراتژیک نیروهای موسوم به اصلاح‌طلبان که بی‌عملی تاریخی بوروکراسی طبقه‌ی متوسط نیز مزید بر آن شده بود، محافظه‌کاران همه‌ی شکاف‌ها و چشم‌اسفندیارهای خریف را شناسایی کرده بودند. حادثه‌ی ۱۸ تیر و حوادث متعاقب آن تیر خلاص بر حضور جنبش دانشجویی در پروسه‌ی اصلاحات بود. پس از آن با دانشجویان می‌بایست پاسیو و منفعل می‌شدند و یا رادیکال و زیرزمینی و هر یک از این دو روند یعنی خداحافظی با اصلاحات. با چنین زمینه‌ای بود که یکی از نظریه‌پردازان محافظه‌کار در کیهان نوشت:

«عرض خیابان سیاست فقط برای عبور یک اتومبیل ظرفیت دارد. بالاخره یکی از آن دو باید از خیابان خارج شود. برنده‌ی این میدان کسی است که از برخورد رودررو هراس ندارد، مثلاً فرمان اتومبیل را درآورده و به خارج پرتاب می‌کند ...» برنده‌ی همین میدان سیاست، پس از سرکوب دانشجویان در ۱۸ تیر، با در آوردن فرمان اتومبیل عقلا نیت، به دستگیری گسترده‌ی اصلاحات دانشجویان دست زد، و در عمل پروژه‌سازان را به محاق فرو برد. خاتمی در واکنشی نومیدانه نسبت به این روند، هشدار داد که: «دولت در دولت را نمی‌پذیرم» و تصریح کرد که آن که در درون نظام فرمان خشونت صادر می‌کند، آن که

گفت‌وگو را به برخورد‌های خیابانی می‌کشد، برای نابودی نظام تلاش می‌کند. از سوی دیگر، در جبهه‌ی محافظه‌کاران، یکی از هوشمندانه‌ترین رفتارهای ممکن با مفهوم اصلاحات در پیش گرفته شد، یعنی مصادره‌ی به مطلوب! آنان با درک موقعیت جهانی و مطالبات درونی سعی‌شان را این بار بر آن گذاشتند که خود را مصلحان واقعی جامعه بدانند، مصلحانی که اصلاحات را نه به مثابه یک مفهوم وارداتی بلکه به مفهوم اعتقادی مذهبی می‌پذیرند و در همین راستا در اولین قدم به جای محمد یزدی که در نقش رئیس قوه قضاییه پیش از حد وارد منازعات سیاسی شده بود، هاشمی شاهرودی وارد گود شد. او در نخستین پیام‌اش به رئیس‌جمهور



گفت:

«ما و شما مشترکات زیادی داریم، نواندیشی شما می‌تواند به نهادینه شدن بسیاری از تعالیم اجتماعی اسلام کمک کند». او سپس اصول چهارده‌گانه‌ای را برای انجام اصلاحات در قوه‌ی قضاییه اعلام کرد که مورد استقبال اصلاح‌طلبان قرار گرفت. طی مرداد و شهریور در حالی که حجاریان، بلندپروازانه می‌گفت: دامنه‌ی اصلاحات خاتمی ممکن است تمام منطقه‌ی استبدادزده‌ی خاورمیانه را در بر بگیرد، و روزنامه‌اش صبح امروز، به افشاگری درباره‌ی نقش سعید امامی در ساخت برنامه‌ی هویت و کارناوال عصر عاشورا و قتل‌های



فیزیکی و متافیزیکی مشغول بود، حریف بیکار نماند؛ ابتدا روزنامه‌ی نشاط را توقیف کرد و بعد مطلب نشریه‌ی موج - دال بر توهین به امام زمان - را توقیف کرد و در گام بعدی با آغاز مهرماه رسماً اتهامات وارده به عبدالله نوری از سوی دادگاه ویژه اعلام شد و در حالی که خاتمی برای یک دوره هواخوری طبیعی - سیاسی به فرانسه پرواز کرده بود یار غارش نوری درگیر یکی از عقیدتی‌ترین محاکمات دوران جمهوری اسلامی بود در همان زمان جبهه‌ی دوم خرداد، با اشاره به اتهامات نوری تصریح کرد:

اتهامات وارده به عبدالله نوری یادآور تفتیش عقاید قرون وسطایی است.

به هر حال نوری نیز در جریان دفاعیاتش، با اشاره به تناقض تاریخی که چنین محاکمه‌ای برای نظام جمهوری اسلامی به وجود می‌آورد، در ترکیببند ویژه‌ای تحت عنوان «وای بر من ... وای بر شما ...» گفت: اگر نماینده‌ی ولایت فقیه بعد از ۲۰ سال وضع‌اش مثل من است، وای بر این ولایت و اگر مثل این آقا است (اشاره به قاضی) باز هم وای بر این ولایت ...

آغاز رقابت‌های انتخاباتی مجلس ششم: فرصتی بود برای درز گرفتن پاره‌ای شکاف‌ها در جبهه‌ی موسوم به ۲ خرداد. آنان پس از مذاکرات فشرده، موفق به گنجاندن نام هاشمی رفسنجانی در لیست انتخابی‌شان نشدند، و این رویه از سوی متحدان‌شان در کارگزاران سازندگی - که دارای نوعی ساخت پدرسالار خویشاوند مسلکی بودند - خوشایند تلقی نشد. واقعیت آن بود که کارگزاران در تمهید پیروزی خاتمی در انتخابات نقش زیادی داشتند و اگر امکانات تبلیغی و تدارکاتی گسترده‌ی آنان نبود، کم‌تر نیروی تشکل‌یافته‌ای در آن مقطع زمانی امکان به‌وجود آوردن چنان ستاد قدرت‌مندی را داشت، از این رو سهم خواهی‌ها و رنجش‌های آنان بی‌دلیل نبود. فاتره هاشمی در واکنشی تند نسبت به تردید

دوم خردادی‌ها در آوردن نام هاشمی (پدر) در لیست انتخاباتی‌شان گفت: «کارگزاران سازندگی به‌وجود آوردندگان حادثه‌ی دوم خرداد هستند، اما امروز مدعیان بسیاری سر بر آوردند... جبهه‌ها که الان مدعی چیزهایی هستند، گذشته‌ی وحشتناکی دارند... اگر واقعاً جبهه‌ها می‌خواستند مملکت را اداره کنند و کسی جلوی‌شان نمی‌ایستاد اصلاً مملکت نابود می‌شد».

خود هاشمی (پدر) نیز مثل همیشه از موضع یک ناصح خیراندیش چنین گفت که: در اولین ملاقاتی که با سران خط امامی‌ها داشتم، گفتم که مردم به اعتدال رأی دادند، رأی به افراط ندادند و شما هم سعی نکنید خاتمی را به طرف خلاف اعتدال بکشید.

بحث انتخابات این بار نیز همانند دفعات گذشته با مسأله‌ی رد صلاحیت‌ها گرم شد، ولی اصل

خیماره‌اندازی‌های پراکنده‌ی مخالفان کمابیش در تهران به گوش می‌رسید. نتایج انتخابات در اکثر شهرها به نفع جبهه‌ی اصلاح‌خواهان تمام شد.

این می‌توانست نوید فتح و گشایش جدی برای هواداران خاتمی باشد. اگر چه شورای نگهبان سعی کرد با تشکیک در نتایج آراء تهران، شیرینی این بُرد را به کام حریف تلخ کند و تا حدی غفلت تاریخی تأیید صلاحیت‌ها را ببران کند. اما در نهایت و پس از ماه‌ها کشمکش سرانجام با دخالت رهبری نتایج اعلام شد. نکته جالب در لیست نهایی برندگان، قرار داشتن نام هاشمی رفسنجانی در ردیف‌های آخر لیست برندگان بود، گر چه قرار گرفتن ایشان در چنین حدی نیز برای بسیاری جای تردید داشت و هم این امر باعث شد که ایشان از نمایندگی استعفا دهند.

در اسفندماه، در حالی که بیست‌تر توجهات به نتایج انتخابات



تهران معطوف بود، ناگاه سکوت محوطه‌ی شورای شهر تهران شکسته شد، فردای آن روز روزنامه‌ی صبح امروز تیتراژ اصلی‌اش چنین بود: شلیک به مغز متفکر اصلاحات. گلوله‌ای که روز ۲۲ اسفندماه سکوت ساختمان مجاور شهرداری تهران را شکست، به مغز حجاریان شلیک شد و او را بر روی ویلچر نشانید.

در این دوره‌ی زمانی بحران‌های داخلی، مجال چندانی برای پرداختن دولت مردان به

تسامح و تساهل گویی شورای نگهبان را نیز متأثر ساخت و بسیاری از کسانی که بارها رد صلاحیت‌ها شده بودند، این بار مهر تأیید خوردند. کار بی‌سابقه‌ای که بعدها شورای نگهبان به خاطر آن مورد شماتت و سرزنش دوستان محافظه‌کارش قرار گرفت و دبیر آن در آخرین موضع‌گیری‌اش، به خاطر آن غفلت تاریخی «استغفار» کرد!

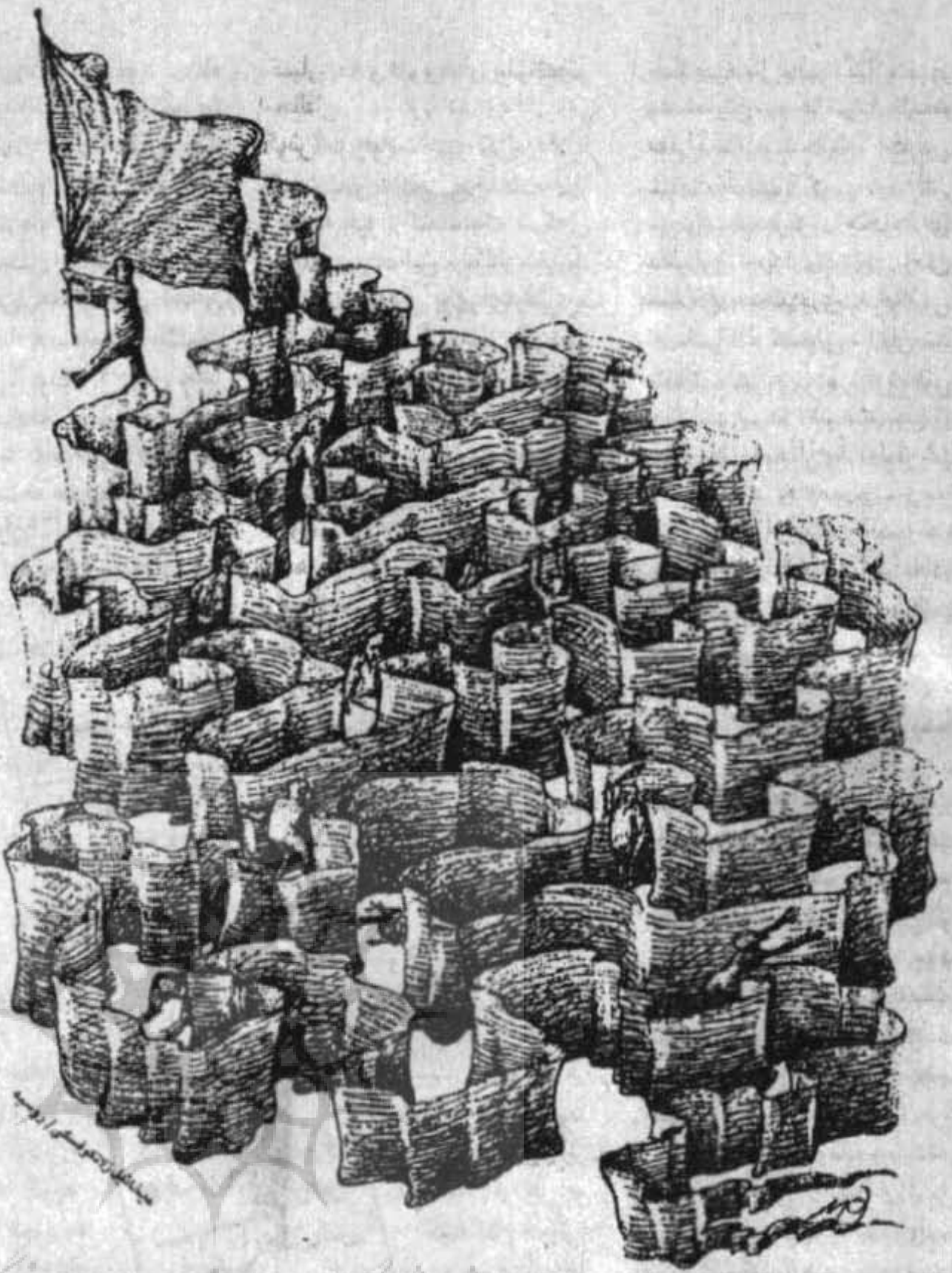
انتخابات ۲۹ بهمن تهران در حالی برگزار شد که صدای

روابط بین‌الملل باقی نگذاشت. جز چند سفر خارجی خاتمی و تعارفات دموکراتیک، سیاست خارجی چندان پربار نبود. گویی در همان زمان بود که ایالات متحد برای انداختن توپ‌بازی به زمین مسئولان جمهوری اسلامی خواستار اعزام کنسول به ایران شد و چندی بعد نیز خواهان گفت‌وگوی بی‌قیدوشرط با ایران بُر واضح بود، هیچ‌کدام از مسئولان رسمی نمی‌توانند به‌طور علنی به خواسته‌های آمریکا پاسخ مثبت دهند. هر چند در تحلیل‌های درونی‌شان بر از دست رفتن چنین فرصت‌هایی تأسف می‌خورند.

### سال ۷۹، آرامش فعال یا انفعال؟

سال ۷۸ در حالی به پایان رسید که اصلاح‌طلبان حکومتی در عین حالی که توانستند قوه‌ی مقننه را در اختیار بگیرند، اما یکی از فعال‌ترین بازوان حمایتی خود یعنی جنبش دانشجویی را از دست دادند. و اکنون نوبت مطبوعات رسیده بود، همه چیز با کنفرانس برلین - آغاز شد. وقتی صحنه‌هایی از کنفرانس برلین که گروهی از طرفداران و تئوری‌پردازان اصلاحات برای تشریح دیدگاه‌های خود و تبادل نظر با مشوقان و همفکران خارجی تشکیل داده بودند - از تلویزیون ایران پخش شد، موجی از واکنش‌های مرافقی و مخالف برانگیخت و زمانی که رهبری سخنانی درباره‌ی این که برخی از مطبوعات پایگاه دشمن هستند و باید جلوی آن‌ها را گرفت، ایراد کرد، توقیف مطبوعات با ممانعت از انتشار روزنامه‌های فتح، آفتاب امروز و عصر آزادگان آغاز شد و در عرض چند روز به تعطیلی چند ده نشریه انجامید. در کنار این اقدامات، دستگیری افرادی که در کنفرانس برلین شرکت داشتند، نیز در دستور کار قرار گرفت و اکبر گنجی در همین راستا دستگیر شد. خاتمی یک‌بار دیگر بر نیاز به آرامش تأکید کرد و جبهه دوم خرداد نیز آن را تکرار کرد. همان‌گونه که دیدیم





### پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سمبلیک سال ۲۰۰۱ سال گفت‌وگوی تمدن‌ها نام گرفت و این درست در زمانی بود که در داخل کشور برای ۱۸ متهم پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای کیفرخواست صادر شد و مشاور امنیتی خاتمی (ریعی) مدعی شد که بازجویان منتخب سازمان قضایی نیروهای مسلح، مسیر پرونده را از کشف حقایق قتل‌های زنجیره‌ای منحرف کردند. او تهدید کرد که اگر اتهام علیه خاتمی تداوم یابد، همه‌ی حقایق را افشا خواهد کرد. گرچه تهدیدهای او هیچ‌گاه عملی نشد و گروه پرونده‌ی قتل‌ها هیچ‌گاه گشوده نشد و تمامی متهمان بعدها به تدریج آزاد شدند، بعید است که حافظه‌ی ملتی همه‌ی آن ناپکاری‌ها و همه‌ی این نابخردی‌ها را فراموش کند.

ماه‌های شهریور و مهر و آبان ۷۹، ماه‌های نسبتاً آرامی در فضای سیاسی جامعه‌ی ایران بود و جز محاکمه‌ی اکبر گنجی و تنش‌های بین شورای نگهبان و مجلس که منجر به تهدید کربوبی مینی بر سر آمدن دوره‌ی تسامح با شورای نگهبان شد، تحول دیگری در عرصه‌ی سیاست داخلی روی ندادند اما در عرصه‌ی سیاسی خارجی رویداد برجسته جلب توجه می‌کرد: نخست، در نشست گروه ۲ + ۶ که ایران و ایالات متحد از اعضای آن گروه محسوب می‌شوند، وزرای خارجه ایران و آمریکا برای نخستین بار با یک‌دیگر رودررو شدند، دوم، ورود کلینتون به ویتنام - یعنی همان کشوری که در یک جنگ بی‌سابقه به مدت ۱۰ هزار روز با استعمارگران فرانسوی و آمریکایی جنگید و سرانجام به واسطه‌ی برخورداری از ایمانی پاک و راستین به حقیقت مبارزه‌ی خویش و داشتن رهبرانی لایق و خردمند، آمریکایی‌ها را بغتاً عقب راندند. - اما این بار وقتی کلینتون رئیس‌جمهور ایالات متحد وارد این کشور شد، جهان شاهد استقبال بی‌سابقه‌ی مردم ویتنام از وی بود. راستی چه چیزی بر ویتکنگ‌های سلحشور رفته بود که کابوس‌های دیروز، سربازان آمریکایی، امروز با

تیر خلاص را به بحران مشروعیت بین‌المللی حاکمیت بزند و چهره‌ی جدیدی از جمهوری اسلامی تصویر کند. براساس همین باور، طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها به مثابه چالشی در مقابل تئوری جنگ تمدن‌های هانتینگتون ارایه شد. البته هیچ‌گاه به این ابهام پاسخ داده نشد که چگونه ممکن است در مقابل تئوری یک نظریه‌پرداز اجتماعی - تاریخی، طرحی قرار گیرد که بیش‌تر به نوعی توصیه‌ی اخلاقی شبیه است و شاید به همین دلیل، این طرح بیش از آن‌که مورد توجه اندیشمندان و آکادمیست‌ها و روشنفکران جهان قرار گیرد، سیاستمداران از آن استقبال کردند. به عنوان یک اقدام

تبدیل شد. روی دادن حوادث خرم‌آباد و سرکوب نهایی حرکت دانشجویی و گزارش‌های متناقضی که درباره‌ی آن داده شد، در حالی انجام شد که مجلس ششم - موسوم به مجلس اصلاحات - در نخستین گام قانون‌گذاری‌اش دو پیش‌نویس و طرح را به بحث گذاشت: طرح عفو عمومی ایرانیان خارج از کشور و طرح حذف گزینش. گرچه هیچ‌کدام از این دو طرح به سرانجام نرسیدند، و فقط به صورت خیزش نخستین تندروی‌های اصلاح‌طلب باقی ماندند.

به هر حال خاتمی در شهریورماه این سال به نیویورک پرواز کرد تا به گمان خود

محافظه‌کاران در دو تهاجم کاملاً قانونی - نخست در جریان سرکوب ناآرامی‌های خیابانی تیرماه ۷۸ و دومی در حمله‌ی گازانبوری در تعطیلی مطبوعات - هر دو بازوی قدرتمند اصلاحات را از کار انداختند و پر واضح بود که با شلیکی که به مغز متفکر اصلاح‌طلبان شد، استراتژی او - فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا - نیز بدون اثر شد. این‌جا بود که استراتژی جدید با نام جعلی «آرامش فعال» اتخاذ شد. اگرچه دقیقاً روشن نشد که منظور از این ترکیب نامانوس و نامتجانس چیست. اما در عمل این استراتژی به بی‌عملی، بی‌تحرکی، دست‌روی دست گذاشتن و حرافی کردن



دسته‌های گل، زیر پای رئیس‌جمهور همان سربازان آدمکش، فرش می‌کردند؟ و تلاقی این دو حادثه در ذهن، تداعی چیز ناخوشایندی بود. چیزی که هیچ‌کس نمی‌خواهد باورش کند ... اما در آذرماه ۷۹، خاتمی مجبور به اعتراف به همان چیزی شد که عبدالله نوری پیش از آن گوشزد کرده بود: خاتمی عنوان کرد که: «قادر به توقف روند نقض قانون اساسی نیستیم» و مهرپور عضو کمیته‌ی نظارت بر اجرای قانون اساسی گفت: که ۶ اصل از قانون اساسی اجرا نشده است و ۸ اصل نقض شده و رئیس‌جمهور تاکنون فقط ۲ تذکر و یک اخطار قانون اساسی داد. خاتمی هم‌چنین در جمع دانشجویان تربیت مدرس به مناسبت ۱۶ آذر گفت: اگر من مسئول هستم؛ باید امکانات اجرایی نیز داشته باشم. و شاید همین اشاره‌ی رئیس‌جمهور بود که بر شایعه‌ی امکان طرح عدم کفایت سیاسی خاتمی دامن زد، گرچه به نظر می‌رسید که این شایعه بیشتر از سوی حامیان ایشان دامن زده شد تا بار دیگر مسأله‌ی کاندیداتوری خاتمی برای انتخابات آینده را مطرح کنند، اما طرح اصل موضوع، به یک قرینه‌ی تاریخی نیز اشاره دارد. که در آن اولین رئیس‌جمهور اسلامی ایران، وادار به کناره‌گیری از قدرت شد. اما در عمل آنچه که اتفاق افتاد، رفتن مهاجرانی بود از وزارت ارشاد. مهاجرانی که زمانی گفته بود، امروز پذیرفتن مسئولیت یا جنون است و یا عاشقی. شاید به خوبی درک کرده بود که فاصله این دو آن‌چنان نیست که تصور می‌شود. به خصوص در کشوری که جنون و عشق مترادف هم‌اند و اگر هم نباشند عشق حتماً به جنون می‌گردد.

رفتن مهاجرانی، پس از نوری، یعنی خالی‌شدن کابینه‌ی خاتمی از دو وزیری که شاید نشانه‌های قدرت کابینه محسوب می‌شدند. چنین بود که در آذامه‌ی پی‌گیری پرونده‌ی کنفرانس برلین، عزت‌الله سبحانی و علی افشار - دو تن از شرکت‌کنندگان - بازداشت شدند و

علیه تاج‌زاده درباره‌ی حوادث خرم‌آباد اعلام جرم شد و گنجی در دادگاه بدوی به ۱۰ سال حبس محکوم شد.

اسفند ماه ۷۹، دو حادثه‌ی را در آستین داشت که، گرچه به‌ظاهر بی‌ارتباط و نامربوط به هم بودند، اما از ماهیتی یک‌سان برخوردار بودند. در تهران، نیروهای انتظامی در یک عملیات گسترده به منطقه‌ی خاک سفید - یکی از مناطق فقیرنشین در شمال شرق تهران - حمله می‌کرد و گفته شد که طی این عملیات

**سال ۸۰ و ابروهای متراکم‌تر دید**

اما حوادث فروردین ۸۰ با اطلاعیه‌ی دادستانی انقلاب آغاز شد که خبر از کشف یک شبکه‌ی برانداز می‌داد، این براندازان عبارت بودند از عده‌ای چهره‌ی ملی - مذهبی که در خانه‌ای گروهی آمدند و درباره‌ی سایل کشور با هم بحث می‌کردند. به‌هرحال در جریان این بازداشت‌ها، حدود ۳۰ نفر دستگیر شدند که تا این زمان که روزهای پایانی سال را می‌گذرانیم، هنوز هم عده‌ای از آن‌ها در زندان‌ها در حالت بلا تکلیف به‌سر می‌برند. گذشته از حوادث ریز و درشت اجتماعی - سیاسی مثل قضیه‌ی قاتلی که ۱۸ زن شهیدی را به قتل رسانده بود و کناره‌گیری تاج‌زاده از قدرت و سقوط هواپیمای حامل وزیر راه ترابری و نمایندگان استان گلستان، مهم‌ترین حادثه‌ی سیاسی سال ۸۰ برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در ۱۸ خردادماه بود.

اصلاحات چه می‌شود؟ وعده‌هایش چه می‌شود؟ جامعه‌ی مدنی؟ حاکمیت قانون؟ احترام به شرافت انسانی؟ و ... چه کسی می‌توانست جایش را بگیرد؟ مگر بسیاری از تئوری‌پردازان اصلاحات مؤکد نساخته بودند که خاتمی آخرین انتخاب سلامت‌آمیز مردم از درون حاکمیت است؟ اگر بماند چه؟ اگر چالش‌ها و بحران‌ها تداوم یابد؟ اگر او نتواند به وعده‌هایش عمل کند؟ اگر اصلاحات در حضور او به بن‌بست تاریخی برسد؟ اگر ساختار حاکمیت همچنان اجازه‌ی تنش‌آفرینی به وی ندهد؟ در آن صورت، سرنوشت وی با اصلاحات گره می‌خورد؟

به هر حال خاتمی در انتخابات شرکت کرد و در نبود هیچ رقیب جدی و بدون برخورد با هیچ مشکل جدی باز هم رئیس‌جمهور شد! بلافاصله پس از پیروزی‌اش تأکید کرد: اینک مائیم و عهدی که بسته‌ایم! و کمی بعد در مصاحبه‌ای اطمینان داد که از راهی که در پیش گرفته‌ایم، قدمی به عقب نخواهیم گذاشت.

به‌هرحال در تیرماه، درست در همان زمانی که لباس شخصی‌های متهم به حمله‌ی به کوی دانشگاه، تیرنه شدند. مردم فرانسه سالروز فتح زندان تاریخی باستیل را جشن گرفتند و یک‌بار دیگر به حافظه‌ی تاریخی ما این نکته را یادآور شد که هنوز در جامعه‌مان زندان‌های ناگشوده‌ی بسیاری داریم.

اما رئیس‌جمهور در دومین آغازش هم نشان داد که به اندازه‌ی کافی دور نگرفته است تا شیب تند جاده را طی کند. در کابینه‌ی دوم که معرفی کرد، اگرچه ۶ وزیر و ۴ معاون جدید آورد، اما هیچ‌کدام آنان افراد شاخص و کارآمد نبودند. کابینه‌ی جدید در همان گام اول با بحران‌های چندی مواجه شد. اجرای احکام و حدود شرعی در ملاء عام - چیزی که اصلاح‌طلبان اصلاً دوست نداشتند، این‌گونه در انظار جهانی و داخلی نمایانده شوند و سپس شورش و اغتشاش در شهرستان

● به همان برخی نشریات آن دوره کابینه‌اش در تشکیل محافظه کارانه عمل کرد که در عمل کابینه‌اش به یک شرکت سهامی و یا «شورای شیوخ» تبدیل شد.

● قتل مخالفان و نویسندگان بزرگ‌ترین جانش پیش روی دولت جدید را رقم زد و در توانایی دولت در حفظ جان شهروندانش تردیدهای جدی را به وجود آورد.

۱۰۰۰ نفر را به جرم داشتن مواد مخدر، بازداشت کردند و ده‌ها خانه را با بولدوزر ویران نمودند، گرچه عملیات «جزیره» از سوی جناح‌های سیاسی داخل به فال نیک گرفته شد و با افتخار از آن یاد شد، اما کیست که نداند: حمله به خاک سفید، یعنی حمله به قربانیان مواد مخدر، یعنی حمله بر یگانه ممر درآمد هزاران خانواده، یعنی پراکنده‌تر کردن توزیع کنندگان مواد، یعنی فقر و بی‌خانمانی بیش‌تر! اما در جایی دیگر، در همین نزدیکی، در افغانستان، حمله‌ی دیگری، از جنس دیگر اما با همان ظرف اندیشگی، به وقوع پیوست: طالبان، با خمپاره‌انداز به جان مجسمه‌های بودا افتادند و تندیس عظیم او را تخریب کردند، تندیس‌ی که در قرون دوم و پنجم میلادی بنا شده و راوی خاموش فراز و فرودهای ملت افغان طی هزاره‌ها بود.

جمهوری ثبت‌نام کرد. هر چند بسیاری از صاحب‌نظران مستقل از قبل چنین رفتاری را پیش‌بینی کرده بودند و آن را یکی از شگردهای تبلیغاتی برای جلب آرای مردم می‌دانستند. به‌زعم بسیاری از خردادی‌ها، نیامدن خاتمی به معنی مرگ اصلاحات بود، اما وی شخصاً دغدغه‌های دیگری هم داشت: آیا حق دارد همانند یک قهرمان محبوب کناره بگیرد؟ در آن صورت سرنوشت



سبزوار در اعتراض به نحوه تقسیمات استانی جدید و ... اما جدی‌ترین چالش ۸۰ زمانی آغاز شد که انفجارهای ایالات متحد به وقوع پیوست. هراس افکنی‌های مقامات آمریکایی، امنیت بسیاری از کشورها را به مخاطره افکنده بود. و ایران نیز از این قاعده مستثنا نبود. گرچه دولت خاتمی حتما فراتر از مرزهای تعیین شده در همکاری برای سرکوب طالبان پیش رفت و حتی از همکاری نظامی و تسلیحاتی نیز ابا نکرد، اما گویی «سیاه» و «سفید» کردن‌های آمریکایی‌ها این بار به این «اندک»!ها قانع نیست و تسلیم مطلق می‌طلبد. تهدیدات اخیر بوش و دیگر مقامات آمریکایی را نیز باید در همین راستا تحلیل کرد. هر که با ما نیست بر ماست. به موازات این چالش‌ها، اصلاح‌طلبان در داخل نیز با بحران‌های حادی دست به گریبان بودند؛ رد صلاحیت‌های گسترده‌ی نامزدهای نمایندگی میان دوره‌ی مجلس استان گلستان و رقم زدن آراء انتخاباتی به نفع یک جناح خاص، شورش‌های خیابانی پس از فوتبال، بحران حاصلی از جمع‌آوری آنتن، ماهواره‌ها و ... چنان عرصه را بر لیدرهای اصلاحات تنگ کرد که بهزاد نبودی فریاد زد: یا بساط جمهوریّت را برچینید و یا به قواعد مردم‌سالاری تن در دهید. تعقیب و بازداشت برخی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، و تعطیلی هم‌زمان برخی مطبوعات، زنگ خطر را به‌طور جدی برای اصلاحات به صدا درآورد، رقیب، مسرور از فتح همه‌ی سنگرها، اینک به آخرین خاکریز خردادی‌ها رسیده است. «مجلس». اگر محافظه‌کاران موفق شوند این آخرین خاکریز را تسخیر کنند و مجلس را بی‌اعتبار کنند و یا از دور خارج نمایند، دیگر نمی‌توان شک کرد که پروسه‌ی اصلاحات به مراحل پایانی‌اش نزدیک شده است.

در یک ارزیابی کلی پس از گذشت نزدیک به ۵ سال از



پروسه‌ی اصلاحات باید گفت: ۱. در حوزه‌ی اقتصادی سیاست‌های دولت چنگی به دل نزده است. گرچه در ابتدای این دوره‌ها مناقشه بر سر اصالت توسعه‌ی سیاسی در مقابل توسعه‌ی اقتصادی بود، اما در عمل آنچه اتفاق افتاد نه توسعه‌ی سیاسی بود و نه توسعه‌ی اقتصادی. دولت کنونی برخلاف سلف خویش که به هر حال دارای جهت‌گیری اقتصادی مشخص تحت عنوان تعدیل بود هیچ سیاست روشنی را در پیش نگرفت. در مقابل موفقیت اندکی که در کاهش ضریب افزایش نرخ تورم داشته است. (آن هم به یمن بالا رفتن قیمت نفت) بخش تولید را با رکود جدی مواجه کرد. نه از منظر یک کارشناس اقتصادی که از زوایه‌ی یک ناظر عادی انسان می‌تواند اضمحلال و فروپاشی بخش‌های مولد جامعه را به عیان ببیند. تعطیلی بی‌دری و واحدهای تولیدی و بیکاری سرسام‌آور

کارگران و بالتبع افزایش جرایم مرتبط با فقر و نداری، در جامعه بیداد می‌کند. اگر چه نرخ رسمی بیکاری حدود ۱۴ درصد اعلام شده است. اما به جرات می‌توان ادعا کرد که این رقم واقعی نیست و بیکاری پنهان و آشکار بسیار بالاتر از این امارهای رسمی است. ۲. در حوزه‌ی فرهنگ و اندیشه، به رغم گشایش نسبی فضا در سال‌های ۷۷ و ۷۸ که می‌توانست آغاز خوبی برای تعالی اندیشه‌ها و پالایش فرهنگ جامعه شود، انسداد دوباره‌ی فضای جامعه و یأس و سرخوردگی حاصل از آن، سیر قهقهه‌رایی فرهنگی جامعه را دامن زده است. هجوم بی‌امان امواج ماهواره و ورود بیش از پیش اینترنت به حوزه‌ی خانه و زندگی، - جامعه‌ی تشنه و فاقد اصالت‌های فرهنگی ما را به سمت نوعی هرزه‌گی فرهنگی سوق می‌دهد، سرکوب چندین ساله‌ی تنوع‌طلبی جامعه و تحمیل الگوهای فرهنگی و ارزشی واحد بر آن، نه تنها طرفی نسبت بلکه به یک‌باره جامعه‌ی جوان ما را بی‌سپر و بی‌نوشه در مقابل فرهنگ برتری قرار داد که خیال جهانی شدن به سر دارد و این یعنی فاجعه. ۳. شعارهای اولیه اصلاح‌طلبان یعنی قانون‌گرایی، ایجاد جامعه‌ی مدنی، نهادینه کردن دموکراسی و مردم‌سالاری، به رسمیت شناختن آزادی‌های مدنی و اجتماعی، محو فقر و بی‌عدالتی، آزادی ابراز عقیده و آراء و ... در یک پارادوکس تاریخی زمین‌گیر شده است. جنبش اصلاحات - اگر بتوان چنین نامش داد - براساس همه‌ی سنن دیرین جامعه‌ی ما، ابتدا به فرزندکشی روی آورد. جنبش دانشجویی به مثابه قدرتمندترین بازوی اقتدارش قربانی شد، به گونه‌ای که کم‌تر اثری از آن پدیدار نیست، مطبوعات نیز به مسلخ کشیده شدند، و آن چند صدایی موعود بازم به سوی نوعی تک‌صدایی موجود، سوق داده شد. ۴. اصلاحات می‌خواست ایزدیسویون منتقه را به موافق و

ایزدیسویون برانداز را به منتقد تبدیل کند. اما آنچه اتفاق افتاد نوعی وارونگی است. کافی است به مواضع اخیر گروه طبرزدی به نوشته‌های کسانی چون زیدآبادی یا عباس عبدی توجه شود. به نظر می‌رسد بسیاری از حامیان پرشور دیروز اصلاحات به صف مخالفان و یا منتقدان آن پیوسته‌اند، حتی آن دسته از ایزدیسویون خارج کشور که در ابتدای روی کار آمدن خاتمی، در یک کشف تاریخی، اصلاح‌طلبی از درون نظام یافته بودند و بر او هورا کشیدند، اکنون پا پس می‌کشند و دارند به صف نادمان تاریخی می‌پیوندند. ۵. در حوزه‌ی سیاست خارجی، دولت اصلاحات اصل را بر تشنج‌زدایی گذاشته بود و براساس این استراتژی مدعی بود که تصویر معتدل‌تر و قابل قبول‌تری از نظام در سطح جهانی ارائه کرده است. گرچه به نظر می‌رسد تا حدودی این تصویرسازی مؤثر واقع شده باشد، اما مواضع اخیر آمریکا در مقابل ایران و اتهامات جدیدی که وارد شده است، مؤید آن است که جمهوری اسلامی در این عرصه نیز موفقیت جدی حاصل نکرده است و به رغم امتیازدهی‌های پنهان و آشکار آن‌گونه که در قضایای افغانستان شاهدش بودیم و هستیم، خطرات جدی حاکمیت را تهدید می‌کند. ۶. در نهایت این‌که در حوزه‌ی حقوق بشر، نیز به رغم گشایش‌هایی که در ابتدای امر صورت گرفت، سرکوب دوباره‌ی روشنفکران و اندیشمندان و بستن ده‌ها روزنامه و مجله، اوضاع را وخیم‌تر کرد. اکنون شاهدیم گروه‌هایی چون نهضت آزادی که در بدترین شرایط سیاسی، نوعی فعالیت سیاسی محفلی داشتند، دستگیر و زندانی شدند و این یعنی چند گام به عقب و بی‌ارتباط نیست که می‌بینیم، قطعنامه‌های سازمان ملل در رابطه با محکومیت وضعیت حقوق بشر در ایران، در چند سال اخیر با آراء موافق بیش‌تری به تصویب می‌رسد.